

کابل



تحولات عصریه

نکاترین جناب غلام جیلانی خان اعظمی

معاون انجمن ادبی کابل

سیر تطور زندگانی بشر محکوم بیک امر طبیعی و تابع سرنوشت های قدرت و ازل است؛ از بدو روشن شدن تاریخ حیات بشر تا امروز هر قدر که می بینیم انسانیت پیرو همین غریزه فطرت بوده و بلا اراده از حالی بحالی تحول نموده است.

رساله جامع علوم انسانی

انسانهای دوره حجری با همان وسایل و اسباب خیلی مختصر، خود شانرا مسعود دانسته و احتوای قدرت خود ها را بان وسایل محدوده فوز عظیم می پنداشتند. ولی بشر عهد مفرغ به بیچارگی و ضعف آنها تعجب کرده بخوش بختی و افتدار خود می نازید و قس علیهذا.

ممکن است این دهر کهن بعد از ما اولادی پرورش دهد که مزایا و فضایل این عصر منور برقی را نیز اهمیتی نداده و بشمن فعلی ما بچندند.

قضایا و حوادث مبهم و تاریک حیات و تمدن بشریت گذشته نمیتواند ما را از کدام ذریعه قانع سازد که آیا مبادی نشر و نمای عقول و افکار بشریت از چه وقتی بوده و این تحولات از کدام عهدی آغاز نموده است؛ یعنی ماجرا نمیدانیم بشریت از چه عهدی نبوغ عقلیه کرده و با چند مرتبه بعروج مدنیه رسیده، و باز در حوض وحشت فرورفته اند تا ما دوره امروزه را یکی ازان ادوار مرقی یا مدارج انتهائی بشر بشماریم؟ ولی اگر ترقیات فعلی بشریت را از جمله مدارج ارتقائی عصر سنسکی قیاس کنیم البته مدارج خوبتر از این را نیز باید معترف شده و تصدیق داشته باشیم که هنوز برای سیر ترقیات عالی تری بشریت مستعد بوده و باید انتظاری داشته باشند.

بطوریکه گفتیم بحکم یک کیفیت فطری تحول حیاتی انسان ها از حالی بحالی حتمی و باید نوع بشر در تحت نفوذ یک تمدن و معاشرتی مقید نمانده و باقتضای هر عصری متغیر بگردد؛ البته تغیر تمدن موجوده نیز در قبالی این کیفیت حتمی خواهد بود یکوقتی که هنوز وسایل و اسباب کنج کاوی در پیدایش آثار و شواهد تاریخی بشر گذشته محدود بوده و علمای تاریخ نمیتوانستند بتمدن مشعشع و زیبای عهد آثوریها و بابلیها و مصریها بحتمیت رای دهند فقط آغاز سعادت و تمدن بشریت را از زمانه یونانیها و رومی ها قیاس میکردند. ولی امروز در اثر اسباب و وسایل فکری و عملی نه تنها بتصدیق و قبول تمدن آثوری و مصری حاضر شده اند بلکه بوجود تمدن قدیمه دنیای جدید امریکا نیز اعتراف کرده و از خرابه زار عالم بکشف مطالبی بر می خورند که وجود تمدن کلدی و آثور مصر و فنیقی خیلی نزد آنها تازه کی دارد.

بهر حال ادوار زندگانی تاریخی بشر ناگزیر از اجتماع و حیات اجتماعی آنها

مولد و محرك يك تمدنی بوده است یعنی هر قوم و ملتی با قنضای مظاهر روحی و باندازه حوایج مادی خویش به نشر تمدنی اقدام کرده و نظر بهرور زمانه ها و وسعت احتیاجات بتوسیع آن تمدن کوشیده اند .

ولی تغیر فاحش یا دست تصرفی که بکلی تمدن همان اقوام و ملل را منحرف ساخته باشد هیچگاهی مقتدر نشده و هر قدر که ما بتمدن مشعشع و زیبای اقوام تدقیق کنیم می بینیم هر قومی وسایل و اسباب معاشرتی خود شانرا نسبت بگذشته فروغ و زینتی داده و تسهیلاتی دران تازه وارد کرده اند .

یعنی چنین نبوده که فلان قوم عرصه صد سال قبل صرف در منازل چوبی زندگانی کرده و بعد از قبول يك تمدن و تهذیب جدیدی آنعمارات چوبی را تماماً با بنیه سنگی تبدیل کرده باشند ؟

این کیفیت یا این حس تحفظ در بنای تمدن قدیمه بعقیده علما - مبادی اجتماع و ناشی از عقاید و افکار است که تا عمیق ترین زوایای روح يك ملتی فرو رفته و جزء فطرت و احساسات طبیعی آنها محسوب می شود .

اخلاق ، فنون صنایع ، قوانین ، نظامات اجتماعی ملل همه زاده همین مطلب یعنی مبادی اجتماع و این مبادی مولد روح و اعتیادات بشری شمرده می شود . ولی ازینکه در مبحث گذشته گفتیم بشریت از تحول هر گونه تمدنی ناگزیر و بحکم غریزه فطری و عقلی و کثرت اجتماع و شدت احتیاج طبعاً باید توسیعی دروسایل و اسباب معاشرتی خود داده و قبول يك تمدن تازه خواهند نمود - این موضوع قابل بحث است ! -

بعقیده فاضل اجتماعی (گوستاوبلن) که عناصر تمدن هرملتی (یعنی فنون و صنایع ، اداب ، اخلاق ، معتقدات و نظامات آنها) یکی از مظاهر روح آنملت

و از آثار مخصوصه ساختمان فکری آنها بوده قابل نقل و تحول بملت دیگر نخواهد بود!

اگر عین این عقیده را ما تسلیم شویم البته برای نهضت های مدنی و اجتماعی که دنیای بشریت امروزه را سوق داده و روز مره نیز متحداً بطرف آن میروند، شکوکی دست خواهد داد! چه می بینیم ملل امروزه اگر در اخلاق و روحیات یا بعضی عادات و مراسم خصوصیه ملی با هم متفاوتند ولی در اکثر قسمت های تمدن مادی با هم شریک و هم سلك میباشند مثلاً طرزابنیه، لباس، نقلیه، معاشرت فامیلی، اصول تعلیم و تربیه در ملل غربی، و بعضی بمالک مرقبه مشرقی امروزه مشابه میباشند.

در جای دیگر این فیلسوف شهیر میگوید طوفان های حوادث چراغ تمدن موروثی يك قومی را خاموش میگرداند؛ باز هم نهوذ تمدن خارجی را نسبت بیک ملتی از لحاظ کثرت مشق و اعتیاد تأیید کرده میگوید: تاثیر محیط سیاسی نیز باینمطلب دخیل و موثر بزرگی بوده است بعقیده ما این نظریه آخرین خیلی صحیح و مسلم است چه از نقطه کنذارشات حیات تاریخی گذشته و امروزه ملل اینمطلب واضح است که اعتیادات؛ حوادث سیاسیهم تقلید غیر شعوری اقوام بیشتر جالب تمدن بیگانه شده و رفته رفته صورت طبیعی را در يك قوم و ملتی احراز می نماید.

بهترین شواهد حسی برای اینمطلب تحول زندگانی ملت ترك و جاپون و بعضی طبقات ملت هند است! منگول ها و هندیها در ازمنه های مختلفی تمدن خاص و جداگانه داشته ساختمان فکری و طرز تخیل و تمدن آنها را هر مورخی مستعد تمدن و افکار دیگر بشریت نشان داده اند ولی حالا کسانی که درین ممالک - ایر و مسافرت کرده اند میگویند تمدن مغربی بلافاصله اقوام مذکور را استیلا کرده و تحفظ آنها

را بر تمدن قدیمه بجز مقدار مختصری از مراسم و عادات اسلامی یا تذکرات شفائی دیگر حقیقتی ندارد .

لهذا باستناد اینمطلب می توانیم بگوئیم که نفوذ سیاست اداری و تقالید غیر شعوری یا حوائج عصری قهراً اینگونه اقوام را به پذیرفتن تمدن بیآنه اجبار می نماید .

حاصل مقصد : چون این مبحث خیلی طولانی و نمیشود بیکمده بیانات سطحی حقایق مطالبه را بمنصه شهود آورد لهذا ما از کلیات مهمه منصرف شده صرف عقاید و آرای خود را درینجا باید اظهار نمایم .

پس میگوئیم : اول استقرار و دوام يك تمدن صحیح نظر بوحدت فکر ، حوائج حیاتی ، اتحاد مشرب ، توافق عقیده و حسن منافع مشترک در يك ملتی صورت میگیرد ؛ و بغیر این امور بقول استاد (گوستاویلین) مرور دهوری لازم است تا يك ملت مختلف الجنس و الفکر برای قبول يك تمدن واحد حاضر شود .

دوم : حوائج عصریه یا نفوذ غیر اختیاری تمدن بیگانه در يك مملکتی حتمی و علاج ناپذیر است پس اقوامی که از نقطه مباینت فکریه و اخلاقیه عموماً برای پذیرفتن آن حاضر شده نمیتوانند و صرف تعمیل و پذیرفتن آن بمهده زمامداران و مریبان قوم میماند . پس تکلیف آنها درینمورد چیست و چه باید بکنند ؟

سوم ، فرضاً اگر ملتی متحداً برای قبول تمدن بیگانه حاضر و مستعد باشد ؛

آیا بکلی تمدن موروثی خود را ترك کند یا خیر ؟

چهارم : در صورتیکه نفوذ تمدن بیگانه از جهاتی که در بالا گفتیم غیر اختیاری

و مجبوری است پس تکلیف ملل و زمامداران آنها در قبول و پذیرائی آن چیست ؟

یعنی بلا استثنا بقبول آن حاضر شوند یا بر حسب ضرورت و احتیاج ؟

جواب این سوالات هر کدام مباحث مشکل و طولانی دارد و ما اگر خواسته

باشیم درین زمینه مطلب را تخلص کرده و مفهومی صحیحی بعرض اهالی وطن عزیز برسانیم میگوئیم : ما بهیچوجه منکر تمدن و خصائل و مراسم خوب اسلامی نباید بشویم چه اگر از نقطه دیانت یا بعضی عادات و مراسم خوب ملی تدفیق کنیم می بینیم تمدن صحیح اسلاف ما تمدن انسانهای شریف ، تمدن اخلاق و کرامت ، تمدن رأفت و جوانمردی ، تمدن عاطفه و نوع دوستی تمدن آزاد و خالی از تکلف بوده است اولی در مرور زمانه های آشوب و فتنه و محاربات داخلی و خارجی ملت ما البته یکنوع اکتسابات سوئی کرده و اخلاق و عادات ردی بیگانگان رخنه در سلامت و صحت تمدن اسلامی ما نموده است که ما امروز از بعضی ازین اعتیادات و اخلاق مضرة کسبی شکایت داشته و عندالضرورت بترومیم و اصلاح آن احتیاجی بنخود احساس می نمائیم . این احتیاج ما روی هم رفته ازدو صورت خالی نیست یکی ترك و تبعید اعتیادات و رسوم که جزء عادات و مراسم قدیمه ما یعنی قبل از استیلای چنگیزی ها نبوده و دیانت حقه اسلامی ما هم آنرا نبی و تقبیح کرده است .

دوم : تحصیل و اکتساب ضروریات و وسائل عصری که به مقصد حفظ حیات و موجودیت ملی بمقابل بشریت مقتدر امروزه در کار است .

بفکر عاجز ما این مدارا بطوری میتوان حاصل نمود که ما باید در خط سیر زندگانی خویش عموماً دو مطلب عمده را نصب العین داشته و بآنها تأسی نمائیم :-

اول : مراسم و اعتیادات یا اجزای مختلف تمدن فعلی را از نقطه اساس دیانت حقه که اصل صحیح و برجسته هر تمدنی هست تطبیق کرده مخالف آن اساس معقول هر چیزی را که میدانیم باید بکلی ازان دوری و اجتناب ورزیم و لویکی از مراسم و عادات سابقه ملی هم بوده باشد .

ثانیاً آغاز تمدن عصری خویش را مثل ملت جاپون از مبادی حوائج تخنیکی ، صنعتی و غیره امور ضروریه ماده تعیین کرده و ازین راه باید اول باول همعان تمدن جهان

واقع شویم وقتا که ما باین وسائل توانستیم خرافات و اوهام باطله مکتسبه را از تمدن اصل خود اخراج و نیز به مقتضای حوائج زندگانی عصر حاضر شده و یکعده و سائلی را کسب و تعلیم نمودیم البته درینصورت ملت و مملکت ما میتواند از سیر تغلب اقوام بیگانه محفوظ مانده رفته رفته سویه اخلاق، حسن منافع مشترک ملیه و اقتصادی، توافق معاشرت مدنیه در کافه طبقات ملی ما طرز موافقتی پیدا کرده و اخیراً ملت ما به قبول یک تمدن صحیح و بی عیبی مستعد خواهد گردید.

در آخر میگوئیم در خلال مباحث گذشته طوری که اشاره شد - هجوم تمدن بیگانه و حفظ وضعیات و تمدن ملی اول باول از وظائف سنگین ارباب اداره و زمامداران قومی است و آنها می توانند مقدرات و سرنوشت جامعه ملی را بصورت خیلی مدبرانه و صحیح حفاظت نمایند؛ اینک خوشبختانه می بینیم در ادوار زندگی امروزه ملت افغانستان حکومت و زمامداری که باین نتیجه مهم و معقول اجتماعی متوجه و موفق آمده و امروز موافق باین مدعا امور کشور و ملت خود را اداره و پاسبانی می نماید - حکومت حاضره افغانستان است! یعنی یکطرف این حکومت مدبر مزایا و شئون ملیه و اعتیادات و جزبات خوب ملی را محافظه کرده و هر کدام آنها را با اساس دیانت حقه تطبیق و بمعرض قبول و انفاذ میرساند. دیگر سو آن حوائج مدنیه عصریه را که دارای جنبه فنی و تخنیکی بوده و فائده آن مترتب اقتصادیات، عمرانات و استحکام قوای تدافعی و شوکت و شئون ملی شمرده می شود آنها را بجدیت پذیرائی و بترویج و توسیع آن صرف توجه میفرمایند. که بانی و مؤسس این اساس برگزیده و عالی در وطن ما شخص مدبر و قائد و حکیم حاذق اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید فقید است و امروز اعلیحضرت تاجدار فنی ما هم که از عهد شهزادگی متحسس بافکار بلند پدر معظم خود بوده و پیروی بحیالات بزرگ آن شاه نجیب میفرمایند امید داریم این اساس صحیح در مملکت عزیز ما باقی و پایدار بماند.